

درس سیصد و پنجاه و ششم: صوت ۳۷۷

بحث در دوران امر بین متباینین (۶)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث در علم اجمالی و حرمت مخالفت قطعیه و وجوب موافقت قطعیه بود. مرحوم شیخ در بحث دوران امر بین الوجوبین یا بین الحرمتین، قائل به حرمت مخالفت قطعیه در اینجا شده‌اند.^۱ گرچه در مسئله دوران امر بین الوجوبین در شبهات حکمیه قائل‌اند به اینکه بعضی به حرمت مخالفت قطعیه اعتقادی ندارند.

در آنجا ایشان می‌فرمایند که در مسئله شبهات حکمیه بعضی مانند مرحوم صاحب حدائق و محقق خراسانی در کفایه قائل به عدم وجوب مخالفت قطعیه شده‌اند؛ و مسئله را دائر مدار اجماع می‌دانند.^۲ چنانچه اجماعی در جایی بر وجوب اتیان منعقد باشد، در آنجا وجوب موافقت قطعیه لازم است و اگر اجماعی نباشد، ضرورتی برای اتیان نیست. لذا

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۹۳.

۲. کفایة الأصول، ص ۳۴۵ - ۳۴۶.

در دوران امر بین صلاة ظهر و صلاة جمعه، به جهت اجماع، قائل به حرمت مخالفت قطعی در آنجا شده‌اند. از فاضل قمی هم مانند این مسئله نقل شده است که ایشان موافقت قطعی را در مانحن فیه لازم نمی‌دانند.^۱

و همین‌طور نسبت به شبهات موضوعیه مرحوم صاحب حدائق قائل به عدم وجوب موافقت قطعی است. مانند دوران امر بین الإنائین المشتبهین. می‌فرماید که صحیحۀ عبدالله بن سنان «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»^۲ دلالت می‌کند بر وجوب اجتناب از حرام بعینه و چون در شبهۀ تحریمیۀ موضوعیه این حرمت بعینه نیست، بنابراین احتراز از طرفین واجب نیست؛ یعنی نه تنها حرمت مخالفت قطعی نیست بلکه وجوب موافقت قطعی هم در اینجا معنا ندارد.^۳

مرحوم میرزای قمی در قوانین در باب وجوب

^۱ .القوانين المحکمة فی الأصول، ج ۳، ص ۵۹.

^۲ .الكافی، ج ۵، کتابُ المعیشة، بابُ النوادر، ص ۳۱۳، ح ۳۹.

^۳ .الحدائق، ج ۵، ص ۲۸۰.

موافقت قطعی در شبهات حکمیه قائل به عدم الزام هستند و دلیل ایشان در تمام این موارد قبح تکلیف مجمل و قبح تأخیر بیان از وقت حاجت است. بناءً علی هذا در شبهات حکمیه - چه وجوبیه و چه تحریمیه - از باب قبح تکلیف به اجماع و همین طور از باب قبح تأخیر بیان از وقت حاجت، اتیان اطراف علم اجمالی بلا مانع خواهد بود. این کلام مرحوم میرزای قمی بود.^۱

بیان تفصیلی راجع به فرق بین تکلیف به

اجمال قبیح و غیر قبیح

حالا نمی خواهیم نسبت به کلام ایشان صحبت کنیم ولی بالاجمال اگر بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم، باید عرض کنیم که در قبح تکلیف بالاجمال قبح در آنجایی است که منشأ اجمال از ناحیه خود شارع باشد یعنی شارع در مقام بیان مقصر باشد، این قبیح است. چون وظیفه شارع بیان احکام است و حکم باید برای مکلف روشن و منجز باشد و چون خود مکلف عالم نیست بنابراین وظیفه شارع است

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به القوانين المحکمة فی الأصول، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۴.

که در مقام بیان کوتاهی نکند، حالا اگر شارع کوتاهی و تقصیر در مقام بیان نداشت و این مسئله به علل خارجی و به واسطه اسباب و علل خارجی پیدا شد، این دیگر تکلیف و وظیفه شارع نیست، تقصیر شارع نیست؛ اگر شارع در مقام بیان مطلب را بیان کرد و در مقام بیان ابلاغ تکلیف کرد، دیگر در اینجا تأخیر بیان از وقت حاجت هم نیست حالا بنا به عللی آن راوی چیزی را می فهمد و راوی دیگر چیز دیگری را می فهمد، به امام ارتباطی ندارد چون امام تکلیف را بیان کرده است.

خب شما می گوید که تکلیف به اجمال است، خب تکلیف به اجمال که اشکال ندارد و قبیح نیست. بله، تکلیف به اجمالی که آن اجمال مخلّ به اتیان تکلیف در خارج باشد قبیح است. مثل اینکه امام علیه السلام حکم به تیمم بر صعيد کرده است در حالی که کسی نمی داند معنای صعيد چیست! این قبیح است! یا اینکه حکم به تیمم بر صعيد کرده است و در آن زمان می دانستند ولی در زمان بعد این مسئله مجهول شد و مجهول باقی مانده بود؛ حالا کتاب

از بین رفته بود، بلاغ ناتمام بود، هرچه بود باز در اینجا قبح تکلیف به اجمال بر سر جای خودش محفوظ است اما اگر امام علیه السّلام راجع به صلاة جمعه یا صلاة ظهر جمعه روایتی را بیان کرده است و یک راوی صلاة جمعه فهمیده است و راوی دیگر صلاة ظهر فهمیده است خب این تقصیر امام نیست، و اجمال در اینجا محلّ به تکلیف نیست، انسان دوتا نماز می خواند، گردنش که نمی شکند. قبح تکلیف به اجمال از امام صادر نمی شود پس نه نماز ظهر بخوان و نه جمعه را بخوان! کجا قبح در اینجا وجود دارد؟! مولا اگر به بنده اش یا به شخصی بگوید که زید را اکرام کن و این زید مردّد بین زید بن عمرو یا زید بن خالد باشد و دیگر این دسترسی به مولا ندارد که سؤال کند زید بن عمرو مورد نظر شماست یا زید بن خالد مورد نظر شماست، آیا هیچ کدام را اکرام نمی کند؟! آیا می گوید که چون برای من تکلیف مجهول است پس اصلاً نه این زید را اکرام می کنم نه آن زید را؟! تازه دوتا کشیده هم مولا در گوشش می زند و می گوید که مگر گردنت می شکست یکی دیگر را اکرام می کردی؟! یکی از اینها را که باید

اکرام کنی خب یکی دیگر را هم اکرام می کردی،
خب دیگر طوری نیست. پس در اینجا قبح تکلیف
به اجمال اصلاً معنا ندارد و مخلّ نیست.

احتمال بیان به اجمال شارع در بعضی از

موارد

اصلاً لعلّ اینکه شارع در بعضی از اوقات اصلاً
تکلیف به اجمال بکند، اصلاً امر را مردّد بگذارد.
بنده می آید از مولا سؤال می کند که زید بن عمرو
مورد نظر شماست یا زید بن خالد؟! مولا می گوید
که بنده نمی گویم کدام است! خب آیا در اینجا بنده
هیچ کدام را نباید اکرام کند؟! باید برود هر دو را اکرام
کند، مشکل ندارد. دوران امر بین محذروین که
نیست که اکرام یکی مخلّ به اکرام دیگری باشد! نه،
برود هر دو را اکرام کند. و ثانیاً تأخیر بیان از وقت
حاجت در اینجا معنا ندارد، وقت حاجت هیچ
اشکالی در ترتّب تکلیف به نحو استیعاب اطراف علم
اجمالی هیچ مخالفتی با او ندارد.

بیان اجمالی آرای متفاوت نسبت به مسئله

علم اجمالی

و اما راجع به مسئله علم اجمالی رأی آقایان در

اینجا متفاوت است، الآن به نحو اجمال یک مروری
 می‌کنیم تا بعد به نحو تفصیل این مسئله مورد بررسی
 قرار بگیرد و اطرافش مشخص بشود؛ در باب علم
 اجمالی عرض شد که بعضی‌ها قائل به علیت تامّه و
 بعضی‌ها قائل به اقتضاء شده‌اند؛ حالا قائل به علیت
 تامّه و اقتضاء [بودن] تفاوتی در نفس ترتّب الزام بر
 اتیان به اطراف علم اجمالی نمی‌کند، چون قائل به
 اقتضاء شدن نیز در صورت عدم مانع از جریان آن
 تکلیف، خب باز آن موجب برای ترتّب حکم است.
و لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ که ادله موجب براءت، مانع از تنجّز
 تکلیف است، خب یکی از آن ادله من باب مثال
 استصحاب است، در استصحاب إنائین مشتبّهین
 استصحاب خود إناء مانع برای ترتّب علم اجمالی
 است، چرا؟ چون در استصحاب إناء، استصحاب
 طهارت سابق **هذا الإناء** می‌شود چون نجاست،
 نجاست لاحق است لذا استصحاب طهارت این إناء
 را می‌کنیم قبل از اینکه این إناء اصلاً در آن باشد.
 برفرض اگر بگویند که أحدهما خمر است و حالت
 سابق ندارد، ما استصحاب طهارت خود إناء را
 می‌کنیم و وقتی استصحاب طهارت إناء - هم

استصحاب طهارت إناء در این و هم استصحاب طهارت إناء در آن - شد پس اجتناب از هر کدام از اینها بالا اشکال است.

اولاً در اینجا بنا بر رأی آقایان این نسبت به یکی از این دو اصل مثبت می شود که خب خود آنها این مسئله را قبول ندارند. بلکه در صورتی که فرض بر این است که نجاست بر مائین عارض شده باشد مانند بول یا دَم این استصحاب در آنجا می آید؛ استصحاب حالت سابقه طهارت مائیت در آنجا می آید؛ اما اگر أحدهما خمر باشد دیگر حالت سابقه در اینجا ندارد. می گویند که این استصحاب مانع برای اجرای تنجّز تکلیف است.

بررسی اجمالی و رد آراء آقایان

جوابی که داده شده این است که در اجرای این استصحاب صدر و ذیل روایت استصحاب در اینجا باهم متناقضین هستند، چون صدر روایت می فرمایند: «**لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخِرٍ**» یعنی یقین سابق را به واسطه شک لاحق نقض نکن، پس ما الآن به واسطه جریان

دو استصحاب یقین سابق به طهارت إنائین را به واسطه شک لاحق نجاست نقض نمی کنیم و وقتی نقض نکردیم حکم می کنیم که **هذا الإناء و هذا الإناء کلیهما طاهر**، اما وقتی که در آن روایت هست **«و إنما تنقضه بیقین آخر»** خب شما یقین آخری در اینجا دارید؛ یقین آخر در اینجا یقین به نجاست أحد الإنائین است. صدر روایت می گوید که هر دو إناء طاهر است و ذیل روایت می گوید که احد الإناء متیقناً نجس است! خب **فما هو حدّ الجمع بینهما** اینجاست که بین خود اصول باهم تعارض می شود یعنی اجرای این استصحاب در این إناء با اجرای استصحاب در إناء دیگر تعارض می شود و این تعارض موجب می شود که استصحاب در اینجا نیاید این مسئله اول بود.

دوم اینکه ممکن است منطوق با مفهوم باهم تعارض کنند مانند ادله حجب و ادله سعه؛ در ادله سعه می گوید که **«النّاس فی سعة ما لم یعلمون»** ادله حجب می گوید که **«ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم»** منطوق روایت می گوید که چون مردم در سعه **ما لا یعلمون** هستند لذا اجتناب

عن الإنائین بلا اشکال است؛ **لا یعلمون هذا حرام و لا یعلمون هذا حرام!** مفهوم روایت می گوید که **الناس لیسوا فی سعة** وقتی که در اینجا علم به نجاست أحد الإنائین هست پس **لیسوا فی سعة** در اینجا چه می شود؟ در مانحن فیه حدیث سعه به شبهات بدویه اختصاص پیدا می کند. اما در اطراف علم اجمالی ما نمی توانیم حدیث سعه را جاری بدانیم.

و یا فرض کنید بین غایت و مغیّا در اینجا تعارض هست مثل روایات دالّ بر طهارت؛ **«كُلُّ شَیْءٍ لِّی طاهر حتّی تعلم أنّه قَدِرٌ»** که **«كُلُّ شَیْءٍ لِّی طاهر»** دلالت بر طهارت کلّ إنائین می کند اما مغیّا **«حتّی تعلم أنّه قَدِرٌ»** دلالت بر نجاست أحد الإنائین می کند. خب این هم صدر و ذیلش باهم جور در نمی آید.

بناءً علی هذا در بحث مانعیّت از جریان علم اجمالی و وجوب احتیاط، این ادله ثلاثه ای را که ذکر کرده اند نمی تواند مانع باشد. چرا؟ به جهت اینکه اگر بخواهد این ادله ثلاثه با وجود علم اجمالی در

مانحن فیه جاری بشود بین خود اصول جاریه در اینجا تعارض خواهد شد. بنابراین دیگر جایی برای جریان اصول نیست و وقتی که جریان اصول نبود، علم اجمالی ما ولو به نحو مقتضی باز در اینجا محکم خواهد بود. این صورت مسئله نسبت به افراد. حالا إن شاء الله راجع به خصوصیات دیگر بعداً صحبت می‌کنیم.

اصلاً من حالم هیچ مناسب نیست. دیشب یک بنده خدایی یک مشکل داشت آمد منزل تا چند ساعت بود. امروز هم جایی رفتیم یعنی ملزم بودیم. دیگر اصلاً آمدیم و حالم مناسب نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد